

برنامه ناتمام "ملت سازی" در کشور ما و پیامدهای آن نوع انطباق مستمر با تحولات سریع جهانی انتقال از ساختار گذشته بیک ساختار جدید

**چگونگی دستیابی به کلید طلایی ملت سازی
ساختار قدرت از منظر حقوق بین الملل
چرا ملت ها شکست می خورند؟
چگونگی تفاهم و هماهنگی**

ملت سازی بمتابۀ ساختن یک هویت ملی با استفاده از قدرت حکومت تلقی می گردد. هدف ازین فرآیند، نزدیک سازی شهروندان یک کشور میباید تا از نقطه نظر سیاسی در بلند مدت و بگونه ای پایدار و قابل دوام بماند. برای ملت سازی ممکنست از پروپاگند و توسعه گسترده زیر ساختی بمنظور پروردن هماهنگی اجتماعی و رشد اقتصادی استفاده به عمل آید. توسعه رفتارها، ارزش ها، زبان، نهادها و ساختارهای فزیکتی که تاریخ و فرهنگ را روشن مینماید. بگفته دانشمندان علوم سیاسی عوامل سه گانه ای برای تعیین موفقیت ملت سازی در طولانی مدت نقش اساسی دارند، از جمله: ایجاد ساختارهای مدنی در جامعه، توزیع امکانات عمومی در کل سرزمین حوزه شمول ملت میان شهروندان. در دوران جدید، ملت سازی، بویژه در میان ملل افریقایی، بالکان یا خاور میانه بمنظور بازتعریف باشنده های سرزمین هایی که توسط قدرتهای استعماری یا امپراطوری ها، بدون در نظر گرفتن مرزهای قومی، مذهبی و...، ایجاد شده اند، حایز اهمیت بسیار بوده و می توان گفت که بدون آن، اصلن امکان ایجاد نهادهای ملی پایدار و منسجم متصور نمی باشد.

همه بخاطر دارند که در سپیده دم سده روان، ایالات متحده، عمدتن بغرض سرنگونی "طالب" ها که چه برای شهروندان افغان بمفهوم محدود کلمه و چه برای تمامی جهان معاصر بمفهوم وسیع کلمه به فاجعه ای مبدل گردیده بودند و گویا به هدف بازسازی افغانستان، حملات گسترده مسلحانه را از هوأ وزمین براراضی و سرزمین کشور عزیز ما آغاز نمود. اما سناریوی آغاز شده توسط نظامیان امریکایی و تداوم خون چکان آن در میهن عزیز ما، بتعداد یکصد هزار کشته بجا گذاشته و نزدیک به ۲ تریلیون دالر هزینه را در پی داشت. تنها و تنها واقعتی که بهیچوجه نمیتوان از آن انکار ورزید، اینکه فرار ناامیدانه نظامیان امریکایی، آنهم در تاریکی شب بنحوی از انحاء، فروپاشی تحقیر آمیز سایگون در امتداد سال ۱۳۵۳ خورشیدی را در اذهان تداعی نمود. در اینمورد پرسشی باین شرح مطرح می گردد که کجای کار لنگید و چه اشتباهاتی در مورد اتفاق افتاد؟ آیا همه موارد و مسایل تکوین پذیرفته، نتیجه برنامه ریزی های ضعیف و فقدان داده های دقیق پنداشته می شود که سبب ساز و وقوع فاجعه در کشور ما گردید، واقعه ای که بیشتر از دوده قبل در کشور ما از قوه بفعل مبدل گردید. ایالات متحده و متحدینش در دستیابی باین واقعت که شکل گیری و پیدایش نهادهای قوی دو لتی تنها راه و مسیر ایجاد کشوری باثبات می باشد، کوتاه آمدند. نظامیان امریکایی با تشویق و ترغیب بسیاری از کار شناسان و طرح نظریه های منسوخ، مشکل و معضل کشور ما را، مشکل مهندسی شده پنداشتند. در شرایط و وضعیت یاد شده، کشور عزیز ما افغانستان، از فقدان نهادهای دولتی، نبود نیروهای امنیتی کارآمد، عدم موجودیت دادگاهها و از غیابت گسترده کارمندان آگاه و کارفهم دولتی در رنج و عذاب بسر می برد. بنابراین، یگانه راه حل، سرمایه گذاری منابع و انتقال متخصصین خارجی بکشور ما تلقی گردیده و برین بنیاد، مجموعه قابل توجهی از کمک های خارجی و غربی بدامن سازمان های غیردولتی ریخته شد تا آنها بر بنیاد روش و طریقه مورد نظرشان کمک های یاد شده را

چه ساکنان محل می خواستند یا نمی خواستند، توزیع نمایند. بنابراین شرایط و چگونگی اوضاع، نظامیان خارجی، عمدتاً قوت های مسلح ناتو و همچنان پیمانکاران خصوصی بمنظور حفظ امنیت در محلات مورد نظر مستقر شدند.

اینکه آیا سیاستگذاران امریکایی با در نظر داشت اصل ملت سازی بمثابة فرآیندی از بالا به پایین و "دولت محور"، از سنت های با اعتبار در علوم سیاسی پیروی می کردند، جای سؤال دارد. فرض نمایید اگر بتوان بر یک قلمرو معین تسلط حاصل نموده، تمامی منابع قدرت را مطیع نموده و تحت استیلا قرار دهید، اما آیا می توانید اراده خویش را بدیگران تحمیل نمایید؟ با این وجود، در بیشترین موارد در بهترین حالات، نظریه فوق میتواند فقط نیمه از واقعیت تلقی گردد. اما نظریه ها و تئوری هایی از این قبیل برای کشور عزیز ما کاملن اشتباه آمیز و دور از واقعیت های موجود بود. میهن عزیز ما افغانستان، بگونه قطع بیک دولت کارآمد نیاز داشت. اما این فرضیه که میتواند دولت و حاکمیتی را از بالا و آنها توسط خارجی ها بر جامعه تحمیل نمود، کاملن نابجا بوده و خلاف واقعیت از آب بدرآمد. اجرای عملی رویکرد یادشده، بمفهوم وسیع کلمه، در یک جامعه ناهمگون که بر بنیاد آداب، رسوم و هنجارهای محلی شکل گرفته و نهادهای دولتی مدت ها بود که از صحنه غایب یا ضعیف بودند، کاملن اشتباه آمیز و دور از واقعیت پنداشته می شود. رویکرد از بالا به پایین در مورد دولت سازی در برخی موارد، بگونه نمونه در چین و یا امپراطوری عثمانی صدق می نمود، چه بیشترین دولت ها نه با زور و بکارگیری قوه، بلکه از طریق سازش و همکاری ساخته شده اند.

تمرکز و تدوام موفقیت آمیز قدرت در نهادهای دولتی بگونه معمول، مستلزم رضایت و همکاری شهروندان می باشد. در مدل یادشده، دولت و حاکمیت برخلاف میل و خواست جامعه بر آن تحمیل نمی گردد، بلکه نهادهای دولتی با کسب حمایت شهروندان، مشروعیت خود را تقویت مینمایند. واقعیت یادشده باین معنا تلقی نمی گردید که واشنگتن باید با "طالب" ها همکاری می نمود، بلکه باین مفهوم تفسیر می گردید که آنها باید بعبوض سرازیر نمودن منابع و امکانات به رژیم فاسد و غیر نماینده نخستین رئیس جمهور پس از "طالب" ها (حامد کرزی و برادرانش)، باید با گروه های مختلف محلی همکاری و همیاری نزدیکتری می نمودند. اشرف غنی، رئیس جمهور تحت حمایت ایالات متحده در کشور، پس از مدتی به امارات متحده عربی فرار نمود. در امتداد سال ۱۳۸۷ خورشیدی نوشت که چگونه ستراتیژی یادشده به فساد دامن زده و در دستیابی باهدف اعلام شده با شکست مواجه گردید. با وجود اینهمه، اما غنی نیز پس از بقدرت رسیدن، به تدوام مسیر یادشده همچنان ادامه داد.

قابل یاددانهایی پنداشته می شود، وضعیتی که ایالات متحده در افغانستان با آن مواجه بود، حتا از وضعیت معمول در کشورهایی که ملت سازی را آغاز نموده بودند، نیز بدتر بود. از همان آغاز، شهروندان کشور ما، اصلن حضور و موجو دیت ایالات متحده را بهدف اجرای عملیات مسلحانه بمنظور تضعیف بنیادهای جامعه افغانی تلقی نموده و معاملات اینچینی را اصلن نپذیرفتند. درین مقطع پرسشی مطرح می گردد زمانی که تلاش های دولت سازی از بالا به پایین و خلاف خواست شهروندان جامعه مطرح می گردد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟

در بسیاری از کشورها، تنها گزینه جذاب، عدم توافق می باشد. گاهی هم، بگونه یک مهاجرت فزیکتی از قوه بفعال مبدل می گردد. اما در جامعه ای بشدت مستقل و در عین زمان مسلح با سنت های دیرینه خونریزی و سابقه اخیر جنگ ها و درگیری های مسلحانه داخلی، ضد و نقیض گویی های خشونت آمیز، بمثابة واکنش محتمل تری پنداشته می شود. بگمان اغلب، اگر سازمان اطلاعات پاکستان (آی اس ای)، از "طالب" ها، بویژه در زمان شکست نظامی شان حمایت نمی کرد، اگر توسط حملات پهبادهای ناتو، شهروندان کشور ما را از خود بیگانه نمی نمودند و اگر نخبگان افغان تحت حمایت ایالات متحده، فاسد نبودند، اوضاع و چگونگی وضعیت می توانست بگونه دیگری رقم بخورد. اما وضعیت در مجموع، برخلاف ستراتیژی واشنگتن سیر نمود. واقعیت اینست که رهبران ایالات متحده باید از موضوع یادشده بهتر از دیگران درک روشن و واضحی می داشتند.

این واقعیت مانند آفتاب روشن است که رهبران ایالات متحده، موضوع فوق را بهتر از دیگران باید می دانستند. در بسا از مناطق کشور عزیز ما و بویژه در محلات روستایی، شهروندان دقیقن زمانی که نهادهای دولتی را ناکارآمد و بیگانه می دانستند، به بازیگران غیردولتی رو می آوردند.

تشکیل نهادهای عمومی مناسب، مانند نیروی پولیس صادق، دادگاههای عاری از فساد، مراکز آموزشی و خدمات صحی کارآمد و... مملو از مشکلات میباشد. آنها می دانند که چگونه با منابع، فناوری و امکانات دیگر در خارج مرزها کمک و معاونت نمایند، اما باید پذیرفت که ملت سازی نیازمند روش هایی می باشد که براحتی قابل انتقال نمی باشند. توانا بی پایه گذاری دولت های سالم از هیچ و درکنار آن، اصل ملت سازی، ناگهان به صدر دستور کار جهانی رسیده است. امر فوق بیک موضوع حیاتی امنیت جهانی تبدیل شده است. از پایان جنگ سرد، غرب، ناتو، سازمان ملل و طیف

وسیع از دیگر کشورها و سازمان های غیردولتی بگونه فزاینده ای در عملیات ملت سازی مشارکت داشته اند. دوهزار سال است که گروه های ناهمگون که در زوبیا (منطقه کوهستانی بوسعت اروپا که دربرگیرنده بخش هایی از هفت کشور آسیایی می باشد)، ساکن می باشند. از برنامه های جوامع دولتی سازمان یافته ای که آنها را احاطه نموده اند، برده داری، خدمات اجباری، مالیات، کار اجباری، بیماری های همه گیر و جنگ گریخته اند.

اما بررسی ادبیات در مورد ملت سازی، این واقعیت را آشکار می سازد که چرا عده ای از شهروندان بگونه عمدی و واکنشی بدون تابعیت باقی میمانند. از جمله ستراتیژی هایی که شهروندان زوبیا بمنظور بی تابعیت ماندن بکار گرفته اند، می تواند به پراگندگی فیزیکی در سرزمین های ناهموار، شیوه های زراعت که تحرک را افزایش می بخشد، هویت های قومی انعطاف پذیر و حفظ یک فرهنگ عمدتاً شفاهی اشاره نمود که بآنها اجازه می دهد تا تاریخ و تبارشناسی خود را هنگام حرکت بین و اطراف ایالت ها از نوبسازند.

مطالعات تطبیقی از ناسیونالیسم و ملت سازی در "کبک"، "کاتالونیا" و "سکاتلند" این واقعیت را می رساند که همه ی آنها ملت های تاریخی در درون کشورهای بزرگتری باشند. ناسیونالیسم بمثابه میکانیسمی برای رسیدگی به جایگاه جامعه سرزمینی در نظم جدید ارائه میگردد. این دیگر بایجاد یک دولت - ملت سنتی مربوط نمی شود، بلکه بحداکثر رساندن خودمختاری درجهانی است که در آن دولت - ملت، قدرت و جایگاه قدیمی خود را از دست داده است. درین مقطع پرسشی باین شرح مطرح می گردد که چگونه کشور عزیز ما افغانستان، مدت ها قبل از آنکه بیک بحران جهانی مبدل گردد، از نقطه نظر ستراتیژیک برای ایالات متحده اهمیت پیدا کرد؟

در مورد یادشده بایست متذکر گردید که قبل از همه باید تاریخ روابط کشور ما با ایالات متحده و تعاملات سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی که دهه هاپیش از موجودیت نظامیان شوروی و درگیری های مسلح پس از آن، جایگاه افغانستان در مدرن درحیات بین المللی را شکل داده است، باید ردیابی گردد.

بر بنیاد تحقیقات گسترده آرشیفی، مکاتبات دیپلماتیک، اسناد دولتی، خاطرات و منابع تحلیلی معاصر، چگونگی تکامل سیاست خارجی ایالات متحده در قبایل کشور ما را در بستر متغیرهای جهانی - از تعامل دیپلماتیک اولیه و کمک های توسعوی گرفته تا محاسبات ستراتیژیک جنگ سرد تحت تأثیر پویایی های منطقوی در آسیای جنوبی و مرکزی - باز سازی می نماید. بجای بتصویر کشیدن نقش رهبری سیاسی افغانستان، کشور عزیز ما را بمثابه یک موضوع منفعل رقابت قدرت های بزرگ، شرایط اجتماعی اقتصادی داخلی و فشارهای منطقوی را در شکل دهی روابط دوجانبه باید برجسته نمود. تحلیل اینچنینی، مشخصه های محیط تصمیمگیری های پیچیده ای را آشکار مینماید که در آن، آژانس های محلی و ستراتیژی های بین المللی، بطرق و وسایلی که اغلب نادیده گرفته می شوند، با هم تلاقی می کنند. دولت های ضعیف یا شکست خورده - که در آنها هیچ دولتی نظارت امور را در دست ندارد - منبع بسیاری از جدی ترین مشکلات جهان، از فقر، ایدز و مواد مخدر گرفته تا تروریسم می باشند. بمنظور حل و فصل مشکل یادشده چه می توان کرد؟

مشکل دولت های ضعیف و نیاز بدولت سازی سال هاست که موجود می باشد، اما از زمان ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، کشور عزیز ما و عراق فوریت پیدا کردند.

یکی از نکات اصلی و مهم موضوع مورد بحث، این می باشد که منابعی که بما اجازه می دهد تا تفسیرهای رایج را دوباره ارزیابی نموده و در صورت لزوم، روایت های ساده شده یا گذشته نگر را به چالش بکشیم، باید توجه جدی مبذول نمود. با قراردادن روابط کشور عزیز ما با ایالات متحده در یک چارچوب تاریخی و ژئوپولیتیک گسترده تر، باید بینش ارزشمندی در مورد مبانی ساختاری تحولات بعدی باید ارائه نمود. اما بخاطر ما باشد که ملت سازی از طریق مداخله خارجی، بخودی خود، نشاندهنده شواهدی از ناپیوستگی ها در مجموع ستراتیژی های نظامی پنداشته می شود.

در نهایت امر و بمثابه نتیجه گیری، قابل تذکر پنداشته میشود که هیچیک از موارد گفته آمده باین مفهوم تلقی نمی گردد که عقب نشینی نظامیان امریکایی اصلن نمی توانست بگونه مؤثرتری انجام پذیرد.

پس از ۲۰ سال تلاش گمراه کننده ایالات متحده، واشنگتن در امر دستیابی باهدف دوگانه، یعنی ترک کشور عزیز ما افغانستان و بجا گذاشتن جامعه ای پایدار و قانونمند، محکوم به شکست گردیده و اما سبب ساز شکل گیری تراژیدی گسترده و عظیم انسانی در میهن جنگ زده ما گردید که در نتیجه، شهروندان و بویژه بانوان کشور عزیز ما، بهای سنگینی را بخاطر شکست های ایالات متحده در سال ها و دهه های آینده خواهند پرداخت.

یکشنبه ۱۰ ماه حوت سال ۱۴۰۴ خورشیدی، برابر با ۲۹ ماه فبروری سال ۲۰۲۶ ترسای